

محمد جنابزاده

گوهرهایی از مثنوی معنوی مولوی

زیان پندار و اندیشه باطل



اشتباه و خطای کاتب وحی

با مثال دیگر نیز خطر خودبینی را مولوی شرح میدهد.

پیش از عثمان (خلیفه سوم) یکنفر کاتب وحی بود و چون بحضرت رسول خاتم (ص) وحی میرسید او همانرا مینوشت . در حال وحی پرتو ربانی بر او میتابید و او در ضمیر خود حکمت میدید . بدعوی برخاست که آنچه را رسول خدا میگوید در دل من نیز می درخشد در حقیقت بانکار رسالت برگزیده خدا برخاست و دعوی بیجا نمود . آنگاه که از کتاب بیرون رفت دیگر آن

روشنی را در قلب تاریک خود نیافت اما از فرط غرور حاضر به توبه و اعتراف اندیشه و پندار باطل خود نشد .

نتیجه این است که اگر چند روری گل با گل نشست و یا خاری همدم گلزار و بستان شد از عطر گل و گلزار کامیاب میشود لیکن تغییر ماهیت نمیدهد چه بسا اشخاص که در مجاورت و معاشرت دانشمندان و باخواندن چند صفحه کتاب بدعوی دانائی و استادی برمی خیزند اما در مقام آزمون شرمنده و مشت آنها باز میشود که گفته اند هر که در میان سخن دانایان افتد که بدانند داناست بدانند که نادان است . این بیماری خود بینی و خود نمائی در محافل خودمانی بسیار دیده میشود گاهی تحت تأثیر و جاذبه گرم سخن یکی از حاضران وسط معرکه میدود و راه بیان را بر سخنگوی مینهد بدون اینکه بفهمد یا بداند چه میگوید . برخی نیز از تشعشع ناطقه سخنگور در خویش اندیشه های تازه احساس میکنند و برای اظهار وجود نزدیکان را به صحبت میگیرند و آرامش مجلس را برهم میزنند در این مورد گوید :

گرچه آهن سرخ شد او سرخ نیست پرتو عاریت آتش ز نیست
گر شود پرنور روژن یا سرمه انسانی و مطالتو ملدان روشن مگر خورشید را
و در مقام غرور و کبر بسیار و بیان با تو ز مندان چنین گوید :

تن همی سازد بخوبی و جمال روح پنهان کرده فرو پروبال
گویدش کای (مزبله) تو کیستی ؟ يك دو روز از پرتو من زیستی
غنچ و نازت می ننگنجد در جهان باش تا که من شوم از تو جهان
بینی از گند تو گیرد آنکسی که به پیش تو همی مردی بسی
پرتو روح است لطق و چشم و گوش پرتو آتش بود در آب جوش

و از این لحاظ شرافت و جمال معنوی بستگی بروان انسانی دارد و همه

حواس از گویائی و بینائی و شنوائی و بویائی از تابش روح است و مصاحبت با ابدال و بزرگان و خرمندان اثر روانی آن مانند تابش خورشید بر اجسام است که با زوال آفتاب پرتو زرین آن نیز پنهان میشود .

بروجه این امثله آدمی باید از سستی خیالات بشری خود را رها سازد و پای از گلیم بیرون نیاندازد تا قدر و منزلتش بجای خویش باقی بماند .

نازنینی تو ولی در حد خویش پا منه هرگز توهم زانده بیش

بنا بر این تقلید و فرا گرفتن مطالبی بی مغز و ورود در جلگه عالمان اشخاص را دانا نشان نمیدهد زیرا بیان عالم از جاهل و ریزه کاریهای ژرف کلام دانا از نادان در نظر خردمندان و گوهر شناسان روشن است و در بازار دانش جواهرهای بدلی را ارزشی نیست .

گر پیاموزی صغیر بلبلی توجه دانی کو - چه دارد باگلی

بدانسان که روان از عالم بالا و ربانی است دانش نیز بمفاد کریمه (و علم آدم الاسماء) در نهاد انسان مکنون است و باید در راه شریعت این گوهرها از معادن جان بدرخشد تا فساد و کفر در آن راه نیابد در این باره گوید :

الحذر ای مؤمنان کان در شماست علوم الدین شما بس عالم بی منتهی است

جهان بینی از دریچه دین و فلسفه

برای اینکه آدمی از وساوس نفسانی ایمن بماند و چشم دانش و بینش او در فهم حقایق مادی و معنوی تاریک و گمراه نگردد باید مؤمن باشد و ایمان بخدا و دین را در خویشتن پرورش دهد زیرا در تاریکیهای جهان تنها فروغ ایمان راهنمای ماست و در آنجا که عقل و حس از کار باز میماند ایمان دریچه و روزن نور را بر روی ما میگشاید ایمان دینی مقیاس اطمینان

بخشی برای داوری در موضوعهای عبور از پیچ و خمها و بن بستها و کشف بسی رموز و اسرار در معز و دل ماست . ایمان ریشه همه نعمت های خداداد است . همه نیروها و قدرت آدمی در تلاش روشنی بخش زندگی از ایمان او به غیب مدد میگیرد . چون آفریدگار عالم آراست و ساقی همه اوست رستگاری نهائی ما توسل به عروة الوثقی ایمان بدوست که او هم بطریق اشراق نه از راه تعقل و تعلم ادراك انسان را در فهم حقایق عالم وجود قوت میبخشد .

پاسگال (۱۶۲۳-۱۶۶۲ م) عالم را نامتناهی و بیکران میداند و بنیاد علم و اعتقاد را بر اشراق قلبی قرار میدهد و میگوید محبت بالاتر از عقل و بالاتر از جسم و محرك وجود است و بخششی است الهی که بذات باری تعلق میگیرد - دل به وجود خدا گواهی میدهد - دل دلایلی دارد که عقل را بدان دسترس نیست .

دل گواه است در این پرده دل آرائی هست

هستی قطره گواه است که دریائی هست

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

زمان بما تعلق ندارد ولی آنرا به ثانیه ها تقسیم میکنیم زمین و ثروتش از آن ما نیست اما آنرا برای خود قباله میکنیم ما از آن خود نیستیم اما خود را مالک دو دنیا میدانیم موجودی حقیر و ناتوانیم ولی خود را قادر بی همتا میشناسیم .

(اورا صدا بزنیم)